

بسم الله الرحمن الرحيم

مجموعه اندیشمندان ایران و جهان

خورشید در آینه ماه

(زندگی، آثار، افکار و میراث مولوی در یک نگاه)

تالیف

محمود رضا اسفندیار

(دانشیار دانشگاه آزاد اسلامی)



سازمان اسناد و کتابخانه ملی

سرسناسه	: اسفندیار، محمودرضا .
عنوان و نام پدیدآور	: خورشید در آینه ماه : (مروری بر زندگی و آثار محمدبلخی) /تالیف محمودرضا اسفندیار.
مشخصات نشر	: تهران: نشر علم، ۱۳۹۴.
مشخصات ظاهری	: ۳۸۶ ص.
شابک	: ۹۷۸-۹۶۴-۲۲۴-۶۹۷-۷
وضعیت فهرست نویسی	: فیبا
یادداشت	: کتاب حاضر قبلاً توسط انتشارات همشهری در سال ۱۳۹۲ منتشر شده است.
یادداشت	: بالای عنوان: مجموعه اندیشمندان ایران و جهان.
یادداشت	: کتابنامه: ص. ۳۸۳؛ همچنین به صورت زیرنویس.
عنوان دیگر	: مجموعه اندیشمندان ایران و جهان.
عنوان دیگر	: مروری بر زندگی و آثار محمدبلخی.
موضوع	: مولوی، جلال الدین محمدبن محمد، ۶۰۴-۶۷۲ ق. -- نقد و تفسیر
موضوع	: شعرفارسی -- قرن ۷ ق. -- تاریخ و نقد
رده بندی کنگره	: ۱۳۹۳ خ ۵۵۵الف/ PIR ۵۳۰۵
رده بندی دیویی	: ۸۶۱/۳۱
شماره کتابشناسی ملی	: ۳۶۸۷۰۶۷



نسخه

خورشید در آینه ماه

(زندگی، آثار، افکار و میراث مولوی دریک نگاه)

تألیف: محمودرضا اسفندیار

(دانشیار دانشگاه آزاد اسلامی)

چاپ اول: ۱۳۹۴

تیراژ: ۵۵۰ نسخه

لیتوگرافی: کوثر

چاپ: رامین

مرکز پخش علم: خیابان انقلاب، خیابان ۱۲ فروردین، خیابان شهدای ژاندارمری

بن بست گرانفر، پلاک ۴، تلفن ۶۶۴۱۲۳۵۸

حق چاپ برای ناشر محفوظ است.

شابک ۹۷۸-۹۶۴-۲۲۴-۶۹۷-۷

فهرست مطالب

پیشگفتار.....	۱۳
مقدمه.....	۱۵
فصل اول.....	۲۱
زندگی و تربیت معنوی مولانا.....	۲۱
۱. تولد، نام و القاب.....	۲۱
۲. بهاء ولد، پدر مولانا.....	۲۲
۳. مهاجرت.....	۲۴
۴. بهاء ولد در قونیه.....	۲۸
۵. معارف بهاء ولد.....	۲۸
۶. تأثیر معارف بهاء ولد بر مولوی.....	۳۰
۷. نگاهی به بعضی اندیشه‌های بهاء ولد.....	۳۱
علم باطن و علم ظاهر.....	۳۱
ذکرالله.....	۳۳
عشق، تجربه درونی و لذت دینداری.....	۳۵
۸. سید برهان‌الدین محقق ترمذی.....	۳۷
۹. نکاتی از معارف برهان‌الدین.....	۳۸
تأکید بر انس عمیق با قرآن.....	۳۸
حقیقت دنیا، مجاهده با نفس.....	۳۸
نفس‌شناسی.....	۴۰

۴۱	۱۰. نقش برهان‌الدین در تربیت معنوی مولانا
۴۲	۱۱. شمس تبریزی
۴۳	نام و نشان شمس
۴۵	کودکی شمس
۴۸	ورود شمس در عوالم عشق و عرفان
۵۰	تحصیلات و استادان شمس در علوم ظاهری
۵۲	۱۲. استادان شمس در سیر و سلوک
۵۲	شیخ ابوبکر سلّه‌باف تبریزی
۵۳	پیر سجاسی
۵۵	بابا کمال جندی
۵۶	۱۳. معاصران و مصاحبان شمس
۵۶	شهاب هریوه
۵۹	اوحدالدین کرمانی
۶۱	۱۴. سفرهای شمس
۶۴	۱۵. تحصیلات و تألیفات شمس
۶۸	۱۶. دیدار شمس با مولانا
۷۲	۱۷. فرجام کار شمس
۷۵	۱۸. تربت شمس
۷۸	۱۹. جانشینان شمس در چشم و دل مولانا
۷۸	صلاح‌الدین زرکوب
۸۱	حسام‌الدین چلبی
۸۳	۲۰. وفات مولانا
۸۷	فصل دوم
۸۷	نگاهی گذرا به آثار و افکار مولانا
۸۷	مثنوی
۸۷	۱. معرفی اجمالی

۹۲.....	۲. منابع و مأخذ مثنوی.....
۹۲.....	قرآن.....
۱۰۱.....	احادیث و روایات.....
۱۰۴.....	آثار ادبی و عرفانی.....
۱۰۸.....	۳. نگاهی به ویژگیهای کلی مثنوی.....
۱۱۴.....	۴. نگاهی به شماری از مفاهیم و اندیشه‌های عرفانی در مثنوی.....
۱۱۴.....	فلسفه آفرینش انسان و مقام خلیفه‌اللهی او.....
۱۱۵.....	مقام و منزلت پیامبر اکرم (ص).....
۱۱۹.....	مقام امیرالمؤمنین علی (ع).....
۱۲۰.....	۱- معلم اخلاص، دلیر و پاک و مطهر از هر زشتی و ناخالصی.....
۱۲۱.....	۲- مایه افتخار انبیاء و اولیای الهی.....
۱۲۲.....	۳- ولایت تکوینی.....
۱۲۲.....	۴- دلیری و جوانمردی.....
۱۲۲.....	۵- مظهر رحمت و مایه نجات.....
۱۲۳.....	۶- عصا حُکمت و بصیرت.....
۱۲۳.....	۷- بردبارترین و داناترین.....
۱۲۴.....	۸- دانای اسرار الهی، انسان کامل و مظهر افعال الهی.....
۱۲۵.....	۹- نور الهی، ولی کامل و حجت خدا.....
۱۲۶.....	۱۰- علی (ع) دروازه شهر علم پیامبر (ص).....
۱۲۶.....	۱۱- علی (ع) واسطه فیض و باب رحمت الهی.....
۱۲۷.....	۱۲- علی (ع) مظهر صبر و حلم و عدالت.....
۱۳۱.....	اهل بیت (ع).....
۱۳۳.....	ولایت و مقام اولیاء.....
۱۴۲.....	قرآن.....
۱۴۷.....	توحید عارفان.....
۱۴۹.....	نماز عارفان.....

۱۵۶.....	روزۀ عارفان.....
۱۵۷.....	جهاد اکبر.....
۱۵۹.....	تقوا؛ پروای الهی و پارسایی.....
۱۶۱.....	دنیا.....
۱۶۴.....	قناعت.....
۱۶۵.....	یقظه، بیداری جان.....
۱۶۷.....	توبه، بازگشت به آغوش خداوند.....
۱۷۱.....	آزادی حقیقی، شادی واقعی.....
۱۷۴.....	همنشینی و مصاحبت با صالحان و پاکان و همدلان.....
۱۷۷.....	استاد و پیر طریقت.....
۱۸۱.....	تصوّف واقعی و صوفیان و عارفان حقیقی.....
۱۸۶.....	نقد صوفیان.....
۱۹۰.....	صفای آینه دل و جان.....
۱۹۲.....	حس ظاهر، حس باطن.....
۱۹۵.....	خلوت.....
۱۹۷.....	ریاضت.....
۱۹۹.....	خوف و رجا (بیم و امید).....
۲۰۲.....	قبض و بسط.....
۲۰۴.....	مراقبه.....
۲۰۵.....	اخلاص.....
۲۰۸.....	اخلاق پسندیده، خوی نیک.....
۲۰۹.....	شکر.....
۲۱۱.....	ادب.....
۲۱۳.....	نوکل.....
۲۱۴.....	همت.....
۲۲۲.....	کشف و شهود.....

۲۲۴.....	علم و معرفت.....
۲۳۲.....	عقل، اقسام و مراتب آن.....
۲۴۰.....	الهام، وحی دل، فراست.....
۲۴۳.....	مستی (سُکر).....
۲۴۷.....	فنا و بقا.....
۲۵۰.....	موسیقی و نغمه‌های موزون و زیبا.....
۲۵۲.....	مرگ.....
۲۶۱.....	دعا و مناجات.....
۲۶۶.....	دیوان شمس یا دیوان کبیر.....
۲۶۶.....	۱. معرفی اجمالی.....
۲۶۸.....	جهان‌شناسی.....
۲۷۱.....	خداشناسی.....
۲۷۳.....	انسان‌شناسی.....
۲۸۹.....	فیه مافیه.....
۲۸۹.....	معرفی اجمالی.....
۲۹۰.....	نگاهی به دو مضمون عرفانی در فیه مافیه.....
۲۹۰.....	استغراق.....
۲۹۲.....	اسطرلاب خدا.....
۲۹۳.....	۳. دو حکایت مطایبه‌آمیز از فیه مافیه.....
۲۹۳.....	معجون و شتر.....
۲۹۴.....	شاهزاده کودن.....
۲۹۴.....	تأدیب و تربیت نفس.....
۲۹۶.....	مجالس سبعه.....
۲۹۶.....	معرفی اجمالی.....
۲۹۸.....	گزیده‌هایی از مجالس.....
۲۹۸.....	علم و عمل.....

۳۰۰.....	راز ترازو.....
۳۰۱.....	اوصاف مقربان.....
۳۰۳.....	مناجات.....
۳۰۶.....	مکتوبات مولانا.....
۳۰۶.....	معرفی اجمالی.....
۳۰۸.....	۲. چند مکتوب مولانا.....
۳۱۹.....	فصل سوم.....
۳۱۹.....	میراث مولوی.....
۳۱۹.....	تأثیر مولانا در جهان اسلام.....
۳۲۱.....	۱- عارفان و اندیشمندان ایرانی.....
۳۳۱.....	۲- شبه قاره (هند و پاکستان).....
۳۳۷.....	۳- سرزمین‌های عثمانی.....
۳۳۹.....	تأثیر مولانا در غرب.....
۳۴۹.....	نگاهی به کارنامه مولاناپژوهان.....
۳۴۹.....	۱. مولوی‌پژوهان غیرایرانی.....
۳۵۲.....	۲. مولاناپژوهان ایرانی.....
۳۵۸.....	ترجمه آثار مولانا به زبان‌های دیگر.....
۳۵۹.....	۱. به زبان‌های غربی.....
۳۵۹.....	آلمانی.....
۳۶۷.....	چکی.....
۳۶۷.....	روسی.....
۳۶۷.....	سوئدی.....
۳۶۸.....	فرانسوی.....
۳۶۹.....	لهستانی.....
۳۶۹.....	مجاری.....
۳۷۰.....	۲. زبان‌های شرقی.....

۳۷۰.....	اردو
۳۷۶.....	بنگالی
۳۷۶.....	پشتو
۳۷۷.....	پنجابی
۳۷۷.....	ترکی
۳۸۰.....	سندی
۳۸۲.....	عربی
۳۸۲.....	کشمیری
۳۸۳.....	منابع و مآخذ

تقدیم:

به روح بلند حضرت «آشنا»

به پاس خاطره های قدسی

پیشگفتار

از مولانا گفتن و نوشتن سخت است و آسان؛ آسان چرا که بسیار گفته‌اند و نوشته‌اند و سخت که نمی‌دانی چه بگویی و چه بنویسی.

زبان قلمت بند می‌آید وقتی به بلندی و بزرگی و ژرفی روح او نگاه می‌کنی، اینجاست که این سخن شمس در گوش جانت طنین می‌افکند: «هنوز ما را اهلّیت گفتن نیست، کاشکی اهلّیت شنودن بودی. تمام گفتن باید و تمام شنودن! بر لبها مُهر است، بر زبانها مُهر است و بر دلها مُهر است.»

اما با همه نااهلی نگارنده، توفیق رفیق شد و به لطف پروردگار و امداد حضرت خداوندگار این کار سرانجام گرفت.

نگارنده خود معترف است به دلانلی چند ضعفها و کاستیهایی در این کار راه یافته است؛ امید که اهل هنر به دیده اغماض بنگرند، باشد تا در مجالی دیگر امکان جبران این کاستیها حاصل گردد.

شایان ذکر است که این کتاب برای مخاطبان جوان تهیه و تنظیم شده است از اینرو سعی کرده‌ام کمی از تکلفات و روشهای مرسوم در تحقیقات علمی و دانشگاهی فاصله بگیرم تا خواننده جوان با سطح معلومات متوسط بتواند از این کتاب بهره لازم را ببرد و کمتر دچار سردرگمی شود و نیز به همین دلیل تا آنجا که ممکن بود واژه‌ها و اصطلاحات و اشعار دشوار را در پاورقی یا متن توضیح داده‌ام. در این موارد انتقال مفهوم کلی مطلب بیشتر مدنظر بوده است تا شرح

دقیق و فنی اشعار و اصطلاحات عرفانی.

برای سهولت کار خواننده در یافتن نشانی دقیق ابیات مثنوی که در این کتاب نقل شده‌اند، در کنار هر بیت، به ترتیب شماره دفتر و شماره بیت (بر اساس نسخه قونیه) نوشته شده است. در شرح و توضیح ابیات مثنوی دو شرح بیشتر مورد استفاده قرار گرفته‌اند: شرح مثنوی استاد کریم زمانی و شرح مثنوی استاد استعلامی.

در پایان از انتشارات محترم علم و همه دوستانی که در تهیه این مجموعه که گام مهمی در آشنایی جوانان عزیز کشورمان با میراث ارزشمند ایرانی-اسلامی ما محسوب می‌شود، مرا یاری کرده‌اند، سپاسگزارم. خدایشان جزای خیر دهد.

محمودرضا اسفندیار

زمستان ۱۳۹۳

مقدمه

انسان معاصر علیرغم همه پیشرفته‌ها و دستیابی به توانایی‌های علمی و تکنولوژیک از بحرانهای مختلف فردی و اجتماعی رنج می‌برد. معنای زندگی، بحران هویت و معنویت، تخریب محیط زیست، ویروسهای مهلک، اعتیاد، سستی بنیاد خانواده، جنگ و نزاعهای خونین نژادی و مذهبی ازین جمله‌اند. منشأ همه این گرفتاریها اما خود انسان است. تعصب‌های کور، باورهای جاهلانه، زیاده‌خواهی و پیروی از خواسته‌های اهریمنی همواره موجبات اسارت درونی آدمی را فراهم آورده‌اند.

ادیان هریک به سهم خود راه‌هایی و رستگاری آدمی را رهنمون شده‌اند و اولیا، قدیسان و عارفان این ادیان نیز در مقام پیروی از پیامبران، احیاگران سنن معنوی و منادیان آزادی حقیقی آدمیان بوده‌اند. بازخوانی اندیشه‌های این بزرگان و تأمل در احوال و آثار آنان انسان امروز را به کار می‌آید و می‌تواند راه برون‌شویی از جهان تنگ و تاریک شده درونش فراروی او بگشاید.

مولانا یکی از این شخصیتهاست که انسان معاصر به او علاقه نشان داده است؛ اما مع‌الاسف باید گفت این علاقه‌مندان، اطلاع و آگاهی عمیق و درستی از اندیشه‌های مولانا ندارند و به قول خود مولانا «هر کسی از ظن خود شد یار من». به عنوان نمونه مولانایی که در آمریکای شمالی به نحو فزاینده‌ای مورد توجه قرار گرفته و پیروان زیادی پیدا کرده، فرهنگ و فکر ناقص عوام به

تحریف پیام او دست یازیده است و از سوی دیگر دنیای مشتری مدار غربی قداست و معنویت مولانا را تا حد کالایی برای کسب سود و منافع مادی فرو کاسته است. علیرغم رشد کمی آثار انگلیسی مربوط به مولانا، اغلب آنها از نظر کیفی و محتوایی در سطح نازلی قرار دارند و از منظری تنگ و خاص به مولانا نگریسته‌اند و از این رو تصویری ناقص و حتی نادرست از این بزرگمرد تاریخ به دست داده‌اند و بدین ترتیب باز هم انسان معاصر امکان درک کامل و دقیق پیام‌های متعالی او را از دست داده است. به دیگر سخن، جان کلام این آموزگار بزرگ عشق یعنی قصه جدایی انسان از نیستان وصال و «ره رستن» و طریق باز جستن «روزگار وصل خویش»، در هیاهوی بازار پررزق و برق دنیای مدرن ناشنیده مانده است. اما هرچه هست مولانا بیش از هفتصد سال است که در دل خوانندگان فارسی زبان آثار خود از بوسنی گرفته تا هند، زنده مانده^۱ و همچنان الهام‌بخش بسیاری از عارفان، شاعران و هنرمندان است.

مولانای پرسخن در تمامی آثار خود تنها یک هدف را دنبال می‌کند. مقصود او هدایت آدمی و رساندن او به این معرفت و بصیرت است که از خداست و باید به سوی او بازگردد.^۲ مولانا به هیچ روی در پی شرح و توضیحات علمی و یا نفس شعر سرودن و خطابه گفتن و قصه گفتن نیست. او برای انجام رسالت معنوی خود از همه این ظرفیتها بهره برده است تا معنای موردنظر خود را منتقل کند. در نگاه او کلام نردبانی است که باید آدمی را به بام حقیقت برساند. در یک کلام مولانا نویدبخش رهایی و آزادی حقیقی است. او به آدمیانی که در

۱. لونیس، فرانکلین، مولانا؛ دیروز تا امروز شرق تا غرب، ترجمه حسن لاهوتی، تهران، ۱۳۸۵، ص

۲. چیتیک، ویلیام، راه عرفانی عشق، تعلیم معنوی مولوی، ترجمه شهاب‌الدین عباسی، تهران،

معرض سرمای جانفرسای غفلت و همنشینی با غافلان قرار دارند هشدار می‌دهد تا مشام جانشان به زکام دچار نشود و آنان را به نور و گرمی خورشید مثنوی دعوت می‌کند.

بو نگه دار و بهره‌یز از زکام تن پیوش از باد و بود سرد عام
تا نینداید مشامت از اثر ای هواشان از زمستان سردتر
چون جمادند و فسرده و تن شگرف می‌جهد انفاسشان از تلّ برف
چون زمین زین برف در پوشد کفن تیغ خورشید حسام‌الدّین بزن
هین برآر از شرق سیف‌الله را گرم کن زان شرق، این درگاه را
برف را خنجر زند آن آفتاب سیل‌ها ریزد زکه‌ها بر تراب^۱
مولانا به آدمیان فقر ذاتی و نیاز وجودیشان را همواره یادآور می‌گردد. از نظر او هر که از این حقیقت آگاه شود و تنها خدای بی‌نیاز را تکیه‌گاه خود قرار دهد به مقام فقر دست یافته است. این چنین فقری مایه مباهات است^۲ و در حقیقت موجب بی‌نیازی حقیقی می‌شود:

هر دکانی راست سودایی دیگر مثنوی دکان فقر است ای پسر...
مثنوی ما دکان وحدت است غیرواحد، هر چه بینی آن بت است^۳
این بینش برای انسان امروز که دچار عطش سیری‌ناپذیر دنیاطلبی و زیاده‌خواهی شده، بسیار درس‌آموز است.

عرفان مولوی بر خلاف آنچه عمدتاً در غرب تصور می‌شود، به هیچ روی از جنس عرفان‌های نوظهور و بی‌شریعت نیست. او بارها و بارها در جای‌جای آثار خود خصوصاً مثنوی به لزوم تبعیت از انبیا تأکید و زندگی بر مبنای تعالیم

۱. مثنوی، دفتر ششم، بیت ۹۲-۸۷.

۲. همان، دفتر اول، بیت ۲۳۵۷.

۳. همان، دفتر اول، بیت ۴-۲۳۷۳.

قرآن را طریق نجات و رستگاری معرفی می‌کند. البته پرواضح است که مولانا از منظر یک عارف با بصیرت به تعالیم دینی می‌نگرد و عبادات و مناسک دینی را در حکم وسیله و نردبانی برای وصال با خدا می‌بیند.

چون که در قرآن حق بگریختی	با روان انبیا آمیختی
هست قرآن حال‌های انبیا	ماهیان بحر پاک کبریا
ور بخوانی و نه‌ای قرآن‌پذیر	انبیا و اولیا را دیده گیر
ور پذیرایی چو برخوانی قصص	مرغ جان‌ت تنگ آید در قفس
مرغ کو اندر قفس زندانی است	می‌نجوید رستن، از نادانی است
روح‌هایی کز قفس‌ها رسته‌اند	انبیای رهبر شایسته‌اند
از برون آوازشان آید ز دین	که ره رستن تو را این است، این
ما بدین رستیم زین تنگین قفس	جز که این‌ره نیست چاره‌ی این قفس ^۱

نباید فراموش کرد که انسان همواره بر سر دو راهی روح و تن یا همان کشش‌های معنوی و شهوات مادی در تردد است و همین امر موجبات سرگردانی او را فراهم آورده است. پس راه نجات از این تردید و تحیر و گرفتاری، جهد و کوشش و ریاضت در جهت کسب فضائل اخلاقی و ملکات انسانی در سایه هدایت انبیا و اولیای الهی است.^۲

روح بلند مولانا، وسعت مشرب و نگاه گوهری او به حقیقت ادیان موجب شده است که دایره علاقه‌مندان او تا بدین حد گسترش یابد. بسیاری از محققان بزرگ در حوزه مطالعات تطبیقی ادیان، در تحقیقات خود از مولانا الهام گرفته‌اند.^۳ مولانا را در واقع باید نماد مدارا و تساهل و گفتگوی عرفانی ادیان به

۱. همان، دفتر اول، ابیات ۴۴-۱۵۳۷.

۲. نک. همایی، مولوی‌نامه، بخش اول، تهران، ۱۳۵۶، ص ۱۳۰.

۳. نک، لوئیس، همان، صفحات ۹-۶۴۴.

شمار آورد. در زندگی عملی او نیز جلوه‌های این صلح‌جویی و دوستی با پیروان ادیان دیگر هویدا بود. در قونیۀ آن روزگار یهودیان، مسیحیان و مسلمانان در کنار یکدیگر زندگی می‌کردند و مولانا در نزد غیر مسلمانان نیز از احترام فوق‌العاده‌ای برخوردار بود، به طوریکه در وفات مولانا آنان نیز به خاطر علاقه به او و به نشانهٔ همدردی با مسلمانان زاری و شیون سر می‌دادند.^۱ این ایام درست مقارن بود با جنگهای صلیبی که آتش اختلافات و تعصبات شعله می‌کشید.

۱. فروزانفر، زندگانی مولانا جلال‌الدین محمد، تهران، ۱۳۶۱، صفحات ۴-۱۱۳.



فصل اول

زندگی و تربیت معنوی مولانا

۱. تولد، نام و القاب

بنا به مشهور محمد ملقب به جلال‌الدین در ششم ربیع‌الاول سال ۶۰۴ ه‍.ق در بلخ به دنیا آمد. اما از جدیدترین و دقیق‌ترین تحقیق درباره زندگی مولانا چنین برمی‌آید که مولانا در فاصله سالهای ۶۰۰ تا ۶۰۷ ه‍.ق در شهر وخت که در ۲۵۰ کیلومتری بلخ واقع است، به دنیا آمد.^۱ این شهر امروزه در تاجیکستان واقع است اما در آن روزگاران از قراء خراسان بزرگ به شمار می‌رفته است.

با اینکه هنگام تولد نام محمد بر این کودک خجسته قدم نهادند، پدر گویا او را جلال‌الدین که لقبی دینی و حاکی از احساس پدر به این فرزند و

۱. نگاه کنید به: لونیس، مولانا؛ *دیروز تا امروز*، شرق تا غرب، صفحات ۶۱-۶۲.

رشد و تربیت روحی و معنوی اوست، می‌خواند. جلال‌الدین در میان ایرانیان به «مولانا» یعنی «مولای ما» و «مولوی» یعنی «مولای من» مشهور است. در بسیاری از منابع و تذکرها از او با عنوان «مولانای روم» یا «ملّای رومی» یاد شده است. در سراسر جهان غرب او را با نام رومی (Rumi) می‌شناسند. در ترکیه به تلفظ ترکی مولانا او را مولانا (Mevlana) و در هند و پاکستان مولوی (Maulvi) می‌خوانند.

۲. بهاء ولد، پدر مولانا

محمدبن حسین خطیبی معروف به بهاء‌الدین بهاء‌ولد و ملقب به سلطان العلماء (۶۲۸-۵۴۵ ه‍.ق) از عارفان و عالمان عصر خود به شمار می‌رفت. پدر او حسین‌بن احمد خطیبی نیز به روایت افلاکی از افاضل روزگار و علّامه زمان بود. مشهور است که مادر بهاء‌الدین از خاندان خوارزمشاهیان بود اما معلوم نیست که به کدام یک از سلاطین آن خاندان انتساب داشته است.^۱ رشته طریقت و خرقه ولایت بهاء ولد چنانکه مشهور است به احمد غزالی (متوفی ۵۲۰ ه‍.ق) شخص پیامبر(ص) لقب سلطان العلماء را در خوابی که همه عالمان بلغ در یک شب دیده بودند به وی عطا کرده است.^۲ خود بهاء ولد ذکر می‌کند که این عنوان در خواب توسط پیری با چهره نورانی به او اعطاء شد و بعد از آن او در به‌کارگیری

۱. فروزانفر، همان، ص ۷.

۲. سلطان ولد، محمدبن محمد، ولدنامه، تصحیح جلال‌الدین همایی، ص ۱۸۸.

این عنوان اصرار می‌ورزیدند.^۱ بعضی وی را از مریدان و تربیت‌یافتگان نجم‌الدین کبری (۵۴۰-۶۱۸ هـ) مؤسس طریقه کبرویه می‌دانند.^۲ جامی در نفحات‌الانس با نوعی تردیدی می‌گوید که گفته‌اند بهاء‌ولد به صحبت نجم‌الدین کبری رسیده است و از خلفای اوست.^۳ زرین‌کوب ارادت رسمی او به مشایخ عصرش از جمله نجم‌الدین کبری را محل بحث و تأمل می‌داند و متذکر می‌گردد که در سخنان مولانا از این رابطه حرفی نیست. و در نهایت وجود نوعی شباهت و قرابت مختصر بین طرز تفکر بهاء‌ولد با طریقه نجم‌الدین کبری را ناشی از شیوه تحریر معارف و شباهت آن با وقایع الخلوه کبرویه می‌داند.^۴ در باب گذشته بهاء‌ولد و احوال او قبل از مهاجرت آنچه محقق است شهرت و محبوبیت او در خراسان و ماوراءالنهر به عنوان واعظ و مدرس است.^۵ در تمام مدت عمرش به عنوان عالم شناخته می‌شد و لباس علما را بر تن می‌کرد و در اثنای سفرهایش اصرار داشت که در مدرسه منزل گزیند نه در خانقاه.^۶

۱. بهاء‌الدین ولد، محمدبن حسین، معارف، تصحیح بدیع‌الزمان فروزانفر، تهران، ۱۳۸۲، ص ۱۸۹.
۲. شیمل، آن ماری، شکوه شمس، ترجمه حسن لاهوتی، با مقدمه سید جلال‌الدین آشتیانی، علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۷۵، ص ۲۹.
۳. جامی، نورالدین عبدالرحمن، نفحات‌الانس من حضرات القدس، مقدمه، تصحیح و تعلیقات، محمود عابدی، تهران، ۱۳۷۵، ص ۴۶۰.
۴. زرین‌کوب، عبدالحسین، جستجو در تصوف ایران، تهران، ۱۳۶۹، صفحات ۲۷۸-۲۷۷.
۵. همان، ص ۲۷۹.
۶. سیهسالار، فریدون‌بن احمد، زندگینامه مولانا جلال‌الدین مولوی، مقدمه سعید نفیسی، ص ۶ و ص ۱۹؛ افلاکی، احمد، مناقب العارفین، به کوشش تحسین یازجی، افست تهران، ۱۳۸۵، ج ۱، ص ۱۷.

۳. مهاجرت

سلطان محمد خوارزمشاه دشمن مشترک بهاء‌ولد و کبرویه بود. به روایت افلاکی و سپهسالار و به اتفاق تذکره‌نویسان بهاء‌ولد به واسطه رنجش خاطر از خوارزمشاه در بلخ مجال قرار ندید و ناچار هجرت کرد. نقل است سبب اصلی وحشت خوارزمشاه آن بود که بهاء‌ولد بر سر منبر به حکما و فلاسفه بد می‌گفت و آنها را اهل بدعت می‌خواند. بهاء‌ولد در محدوده حکومت خوارزمشاه دشمنان دیگری از جمله قاضی زین‌الدین فرازی، عمید مروزی و رشیدالدین خانی داشته است که نسبت به وی حسادت می‌ورزیدند.^۱ فروزانفر علت عمده در عزیمت و هجرت بهاء‌ولد از بلخ را خوف و هراس از خونریزی لشکر تاتار می‌داند.^۲ به گواهی قرائن و حدس تاریخی در صورتی که مخالفت فخر رازی و بهاء‌ولد مسلم باشد می‌توان گفت که فخر رازی نزد سلطان محمد سعایت کرده و او را از بهاء‌ولد رنجیده‌خاطر و نگران ساخته باشد. سلطان ولد در ولدنامه هجرت جد خود را بر اثر آزار اهل بلخ و بیم حمله مغول در حدود ۶۱۶ هجری می‌داند. به گفته وی این سفر حدود ده سال طول کشید. گولپینارلی معتقد است نقل سپهسالار و افلاکی در مورد تأثیر فخر رازی (۶۰۶ ه‍.ق) در مهاجرت بهاء‌ولد درست

۱. افلاکی، همان، ص ۱۱.

۲. فروزانفر، همان، ص ۱۴.

نیست زیرا فخر رازی مدتها پیش از مهاجرت بهاءولد درگذشته بود.^۱
در این موقع از میان عرفا تنها بهاءولد به خارج ایران سفر نکرد بلکه
هجوم مغولان موجب شد تا برخی از مشایخ کبرویه از جمله شیخ نجم‌الدین
رازی معروف به نجم دایه (۵۷۰-۶۵۴ ه‍.ق) در پی استیلای مغول در ۶۱۷
ه‍.ق همراه برخی از مریدان از همدان حرکت کرد و با گذر از اربیل و
موصل به آناتولی رفت. وی ابتدا در قیصریه ساکن شد و نگارش اثر فارسی
خود، مرصادالعباد را آغاز کرد و در ۶۲۸ ه‍.ق هنگامی که در سیواس اقامت
داشت آن را تمام کرد.^۲

مولانا جلال‌الدین ذکر می‌کند که او در فتح سمرقند توسط خوارزمشاه
در سال ۶۰۴ ه‍.ق همراه با پدرش حضور داشته است.^۳ بنابراین مهاجران
به غرب باید مدتی بعد از آن شروع شده باشد. حمدالله مستوفی سال ۶۱۸
ه‍.ق را تاریخ حرکت وی نقل می‌کند.^۴ با تجدید نظری که فروزانفر در تمام
مدارک انجام می‌دهد در نهایت تاریخ ۶۱۰ ه‍.ق را بیشتر محتمل می‌داند.^۵
به عقیده دولتشاه سمرقندی، بهاءولد و خانواده‌اش از راه نیشابور به

۱. نک. گولینارلی، عبدالباقی، مولانا جلال‌الدین، زندگانی، فلسفه، آثار و گزیده‌ای از آنها، ترجمه
توفیق هاشم سبحانی، تهران، ۱۳۷۵، صفحات ۹۰-۹۵.

۲. ارول قلیچ، محمود، تصوف در آسیای صغیر و بالکان، دانشنامه جهان اسلام، زیر نظر غلامعلی
حداد عادل، تهران، ۱۳۷۵، ج ۷، ص ۴۱۹.

۳. مولوی، فیه مافیه، ص ۱۷۳.

۴. مستوفی، حمدالله، تاریخ گزیده، به اهتمام عبدالحسین نوایی، تهران، ۱۳۶۲، ص ۷۹۱.

۵. فروزانفر، همان، ص ۲۴.

سفرشان به غرب ادامه دادند. گویا ملاقات بهاء‌ولد با شیخ عطار که به نقلی از تربیت‌یافتگان نجم‌الدین کبری و مجدالدین بغدادی بود در نیشابور روی داد. بهاء‌ولد از بغداد به مکه رهسپار شد و پس از به جا آوردن حج از طریق ملطیه به ارزنجان رفت. در آنجا ملک فخرالدین منگوجگی، مقدم وی را گرمی داشت. بعد از چند سال اقامت در آنجا به لارنده رفت و هفت سالی هم در آنجا بود. بعد از هفت سال اقامت در لارنده بهاء‌ولد به قونیه که در آن ایام تختگاه سلجوقیان بود، عزیمت کرد.^۱ قونیه در این زمان بزرگترین ولایت اسلام در خاک روم بود. او دو سال پیش از مرگش به قونیه رسید. مردم قونیه از زن و مرد و پیر و جوان بدو روی و به ارادتش گردن نهادند و از دل و جان به وی گرویدند. روزگار علاءالدین کیقباد (متوفی ۶۳۴ هـ) به راستی دوران طلایی سلسله سلاجقه روم بود.^۲ مدتی از اقامت بهاء‌ولد گذشته بود که آوازه فضل و دانش ظاهری و معرفت و شهود باطنی و کمال نفس و صدق قلب و طهارت روح و تقوی و زهد او به گوش سلطان رسید. علاءالدین با امیران قونیه به زیارتش آمد و به وعظ و نصیحت او گوش فرا داد و دست ارادت به او داد و با خواص خود پیوسته سخن از هیبت دیدار و قوت تأثیر سخن بهاء‌ولد می‌کرد و در نهایت مرید وی گردید.

آمد از کعبه در ولایت روم تا شود اهل روم ازو مرحوم

۱. زرین‌کوب، همان، ص ۲۸۲.

۲. اقبال، افضل، زندگی و آثار مولانا جلال‌الدین رومی، ترجمه حسن افشار، تهران، ۱۳۷۵، ص ۴۶.

از همه ملک روم قونیه را برگزید و مقیم شد آنجا
گشت سلطان علاءالدین چون دید روی او را به عشق و صدق مرید^۱
افلاکی نقل می‌کند که سلطان او را در مجلسی که تمام شیوخ بودند
دعوت کرد و بی‌اندازه حرمت نهاد و مرید وی شد و جمیع سپاه و خواص
مرید وی شدند.^۲ بهاء‌ولد امیر بدرالدین گهرتاش معروف به زردار از
صاحب‌منصبان دربار، به شکرانه حالتی که از صفاء نیت شیخ در خود یافت
به اشاره بهاء‌ولد مدرسه‌ای ساخت که محل تدریس مولانا شد و افلاکی از
آن به مدرسه حضرت خداوندگار تعبیر می‌کند.^۳

به روایت ولدنامه مدت اقامت وی در قونیه بیش از دو سال طول نکشیده
بود که زندگی را بدرود گفت و مردم قونیه در عزای او رستخیز برپا کردند.

بعد دو سال از قضای خدا	سر بیالین نهاد او زعنا...
چون بهاء‌ولد نمود رحیل	شد زدنیاً به سوی رب جلیل
در جنازه‌اش چو روز رستخیز	مرد و زن گشته اشک خونین ریز
نار در شهر قونیه افتاد	از غمش سوخت بنده و آزاد ^۴

۱. سلطان ولد، همان، صفحات ۱۶۲-۱۶۱.

۲. افلاکی، همان، ص ۲۹.

۳. فروزانفر، همان، ص ۳۱.

۴. سلطان ولد، همان، ص ۱۶۳.